

زن در شاهنامه

کزین برتر اندیشه برنگذرد.

به نام خداوند جان و خرد

پژوهش

مریم بانو بردبار



اشاره

«سخن بر سخندان بردن بی ادبی است الا به طریق عرضه کردن»

زندگی از ابتدا با وجود زن معنا یافته است زنان دگرگون کننده سرنوشت ملت‌ها بوده‌اند فردوسی نیز در شاهنامه دریافته است که سرودن حماسه‌ای گران سنگ بدون زن آرزویی دست نیافتنی است. دقت فردوسی در گزینش زنان با ویژگیهای برتر نمایانگر بلنداندیشی و خردورزی اوست که با درون مایه قوی در اندیشه فردوسی پرورده شده‌اند. سخن در این مقال بر زن آرمانی و برجسته است. آزاد سروانی نژاد، که گوهر ثمین وجود خود را به فرزند فره مند خود منتقل می‌کنند. بنابراین زنان در نخستین حماسی و کیانی مورد توجه قرار گرفته‌اند. ما ابتدا به معرفی یکایک آنها و ویژگیهای برجسته هر کدام از آنها توجه می‌کنیم. همگی آنان در آرمانی نمودن شاهنامه و فضای حماسه نقش دارند. اگر یکی از آنها از فضای حماسه خارج شود کاستی در این اثر نفیس بروز می‌نماید.

و دختران وی ارنواز و شهرناز را به زنی گرفت^۱.

در جلد اول یشت‌ها چنین آمده است که من هر دو زنش را برابیم هر دو را «سنکھوک (شهرناز) و ارنوک (ارنواز)» که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن می‌باشند و هر دو از برای خانه‌داری ارزنده هستند^۲. در شاهنامه ازین دو زن به صفت‌های «پوشیده روی و پاک دامن» یاد گردیده است.

که جمشید را هر دو دختر بدند

سربانوان را چو افسر بدند

ز پوشیده رویان یکی شهرناز

دگر پاکدامن بنام ارنواز

به ایوان ضحاک برنشدان

بر آن ازدهافش سپردنشان^۳

ضحاک خواب دهشتناکی می‌بیند به چاره‌گری نزد ارنواز می‌آید و از او می‌خواهد که خواب را بنماید ارنواز او را دل‌داری می‌دهد.

بعجستند خورشید رویان زجایا

ز آن غلغل نامور که خدای

نخستین زنانی که در شاهنامه قد برافراشته‌اند شهرناز و ارنوازند. که در یشت‌ها ما این دو تن «شکھوک» و «ارنوک» نام دارند که دختران یا خواهران جمشید هستند.

شهرناز و ارنواز در شاهنامه سیمای تاریخی یافته‌اند و در از یکی از کهن‌ترین اسطوره‌های هند و ایرانی سر برآورده‌اند.

جمشید پادشاهای ایزدی به پرستش خداوند سیصد سال پادشاهی کرد درین مدت هیچ بدی در جهان نبود و کسی از مرگ رنج نمی‌شد جنگ و دردمندی و بیماری وجود نداشت و دیوان رهی وار به خدمت شاه میان بسته بودند مرغان در برابر تختش صف زده و آدمیان مطیع او بودند ولی او ناگهان به خود مغرور شد و خویشتن را خدای جهان دانست چون چنین گفت فرکیانی ازوبگسست و هرکس از گوشه‌ی سر برآورد سرانجام سپاهی بزرگ از ایران به سوی تازیان رفت و ضحاک را به پادشاهی ایران برگزید. او به ایران آمد و سرانجام از ایرانیان و تازیان لشکری گرد آورد و برجمشید تخت چون جمشید کار را بر خود تنگ دید دست از تخت بشست و بگریخت و ضحاک همینکه جمشید را یافت با اره دونیمش کرد

زسالش چو یک پنجه اندر کشید
سه فرزندش آمد گرامی پدید
به بخت جهاندار هر سه پسر
سه خسرو نژاد از در تاج و زر
ازین سه دو پاکیزه از شهرناز
یکی کمتر از خوب چهار ارنواز ۵

«فرانک»

فرانک یا «فری ریک» مادر فریدون و زن آبتین است. در شاهنامه فرانک زاینده فریدون است و وظیفه پرورش قهرمان موعود را بر عهده دارد. گاو پرنگار که هم زمان با قهرمان به جهان آمده است فریدون را شیر می‌دهد. یزدان پرستی که در البرز خلوت گزیده مأموریت قدسی دارد که قهرمان را تا روز موعود از شر موجود اهریمنی پنهان دارد. فریدون یکی از نیرومندترین قهرمانان اسطوره سامان بخشی است ازین رو مادر چنین قهرمانی می‌بایست نشانه‌های مهمی ازین اسطوره کهن با خود می‌داشت اما چنین نیست در اوستا از فرانک نامی نیست. فر فریدون که در یک سنی پنهان مانده در جسم ما در کی اپیوه (فریدون) می‌رود آن دختر که فرانک نام دارد و از پدر می‌گریزد و به کی کوات (کیقباد) پناه می‌برد. و از وی (کی اپیوه) بار می‌گیرد ۶. فرانک پیچیدگی شخصیت زنان روایت‌های کیانی و افسانه‌ای ندارد. در یک خط ساده در داستان ترسیم شده است این زن شخصیت جدا و مستقلی نیست بلکه در سایه قهرمانان برجسته‌ای چون فریدون جنب و جوش دارد. نقش فرانک در داستان ضحاک محدود می‌شود به کوشش در حفظ جان فرزند و پنهان داشتن فریدون از چشم شاه اژدهاوش یعنی ضحاک پس از کشته شدن پدرش آبتین به دست ضحاک کودک شیرخوار را به مرغزاری می‌برد و به نگهبان آن می‌سپارد تا او از گاو و بریانه تغذیه کند.

فرانک بدستن مام و فرخنده بود
به مهر فریدون دل آکنده بود
پر از داغ دل خسته روزگار
همی رفت پویان بدان مرغزار
کجا نامور گاو بر مایه بود
که بایسته بر تنش پیرایه بود
به پیش نگهبان آن مرغزار
خورشید و بارید خون بر کنار
بدو گفت کاین کودک شیرخو
رزمین روزگاری بزنها ردار
پدروارش از مادر، اندر پذیر
وزین گاو نغزش پیور به شیر
وگر چاره خواهی روانم تر است
گروگان کنم جان بدانکت هوست ۷

مهر و محبت در وجود فرانک غلیان می‌کند وقتی خطر را احساس

چنین گفت ضحاک را ارنواز
که شاها چه بودت نگویی به راز
به خورشید رویان جهاندار گفت
که چونین شگفتی نشاید نهفت
به شاه گرانمایه گفت ارنواز
که بر ما بیاید گشادند راز
توانیم کردن مگر چاره ای
که بی چاره ای نیست بنیاده‌ای
سپهد گشاد آن نهان از نهفت
همه خواب یک یک بدیشان بگفت
چنین گفت با نامور، ماه روی
که مگذار این راه، ره چاره جوی
نگین زمانه سرتخت توست
جهان روشن از نامور بخت توست
تو داری جهان زیر انگشتری
دد و مردم و دیو و مرغ و پری
زهر کشوری گرد کن مهتران
از اخترشناسان و افسونگران
سخن سر بسر موبدان را بگویی
پژوهش کن و راستی بازجوی
نگه کن که هوش تو بردست کیست
ز مردم شمار ار دیو و پری است
چو دانسته شد چاره ساز آن زمان
به خیره مترس از بد بدگمان
شه پرمش را خوش آمد سخن
که آن سرو سیمین برافکند بن ۴

خواب ضحاک کاملاً به بخت دختران جمشید بستگی دارد چون قهرمانی که در خواب ضحاک را از تخت به زیر می‌کشد شهرناز و ارنواز را از بند اژدها پیکر می‌رهاند. درین نقش، رفتار دختران جمشید در شاهنامه کاملاً پذیرفتنی است این زنان که از دل آیین های چند هزار ساله برآمده‌اند. در بستر ضحاک گیسوان مشک و مش خود را در اختیار شاه اژدهامش می‌گذارند. پس از پیروزی فریدون بر ضحاک نیز با قهرمان پیروزگر جفت می‌شوند شهرناز و ارنواز مانند مستان ازین شبستان به آن شبستان کشیده می‌شوند و در صحنه‌های مهرورزی فریدون با این دو زن سخنی از زادن فرزند نیست وصف دلربایی دختران جمشید است. در یشتها زنان اژدی هاک دارای بهترین بدن‌ها هستند برای زایش. و این بازتابی است از زناشویی قدسی قهرمانان ایزدی که باروری را در پی دارد. از آنها سه فرزند زاده می‌گردد که آنها سه پادشاه نام آور: سلم، تور و ایرج هستند.

می‌کند روان به سوی مرغزار می‌آید فرزند شیرین روانش را از آنجا بر می‌گیرد به سوی البرز کوه راهی می‌شود و به یزدان پرستی که خلوت گزیده کوه است می‌سپارد. ضحاک به مرغزار می‌آید چون نشان فریدون نمی‌یابد گاو برمایه دایه بی زبان را می‌کشد.

بیاورد فرزند را چون نوند

چو مرغان بر آن تیغ کوه بلند

یکی مرد دینی بر آن کوه بود

که از کار گیتی بی اندوه بود

فرانک بدو گفت کای پاک دین

منم سوگواری ز ایران زمین

بدان کین گرانمایه فرزند من

همی بود خواهد سر انجمن

تو را بود باید نگهبان او

پدر وار فرزند بر جان او ۸

بعد از گذشت سالها که ضحاک نشان فریدون بنا به مقدرات ازلی به چنگ نمی‌آورد.

فریدون از کوه فرود می‌آید و نزد مادر می‌رود و از تبار خود می‌پرسد فرانک شرح ماجرا می‌کند قهرمان جوان از شنیدن این همه بیداد می‌جوشد و به کین خواهی می‌رود.

واکنش فرانک مادرانه و آرام و هوشمندانه است و زمام خشم او را بدست می‌گیرد.

بدو گفت مادر که این رأی نیست

ترا با جهان سه به سر پای نیست

جهاندار ضحاک با تاج و گاه

میان بسته فرمان او را سپاه

چو خواهد زهر کشوری صد هزار

کمر بسته او را کنند کارزار

جز این است آیین و پیوند و کین

جهان را به چشم جوانی مبین

که هر کو نبید جوانی چشمید

به گیتی جز از خویشتن را ندید

بدان مستی اندرد هر سه به باد

ترا روز جز شاد و خرم مباد ۹

چون بیداد ضحاک مردم خوار زندگی را بر آنها تنگ می‌کند آهنگری کاوه نام بر می‌آشوبد و چرم آهنگری را بر می‌افروزد و ستمدیدگان را به دور خود گرد می‌آورد. فریدون نزد مادر می‌رود و از وی می‌خواهد که به درگاه بی نیاز نیایش بر دو یار دیگر او در نبرد با ضحاک باشد.

نیایش کنان شد سرو تن بشست

به بستن جهان د اور آمد نخست

نهاد آن سرش پست بر خاک بر

همی خواند نفرین به ضحاک بر

همی آفرین خواند بر کردگار
بر آن شادمان گردش روزگار
فرو ریخت آب از مژه مادرش
همی خواند با خون دل داورش

به یزدان همی گفت زنه‌هار من

سپر دم ترا ای جهاندار من

بگردان زجانش بر جادوان

بپرداز گیتی زنا بخردان

سرانجام به شکرانه پیروزی فرزند بر شاه بیدادگر به نیایش کردگار می‌رود و دردهش را فراز می‌کند در نهان به بینوا می‌بخشد. رفتار نیکوی فرانک یاد آمد.

صفت های پسندیده‌ای است که در یک مادر به اوج خود رسیده است.

وزان پس کسی را که بودش نیاز

همی داشت روز بدخویش راز

نهانش دوا کرد و کس را نگفت

همان راز از او داشت اندر نهفت

یکی هفته زین گونه بخشید چیز

خیال شد که درویش نشناخت نیز

دگر هفته مر بزم را کرد ساز

مهانی که بودند گران فراز

وزان پس همه گنج آراسته

فراز آوریده نهان خواسته

همان گنجها را گشادن گرفت

نهاده همه رای دادن گرفت ۱۰

پاورقی:

- ۱- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا ص، ۴۲۵
- ۲- یشت ج اول، گزارش پورداوود، ص ۲۴۹
- ۳- شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، ص ۶۰ بیت ۹-۷
- ۴- همان منبع ص ۴۴-۴۵
- ۵- سخن سزاوار... خجسته کیا ص ۱۶-۱۵
- ۶- ش - ف چاپ مسکو ج اول ص ۸۲
- ۷- کیانیان، آرتور کریستنسن ص ۱۰۹
- ۸- ش - ف چاپ مسکو ج اول ص ۵۸ ب ۱۳۳-۷
- ۹- همان منبع ص ۶۱
- ۱۰- همان منبع ص ۸۰